

از : دکتر ابو تراب نفیسی
رئیس پیشین دانشکده پزشکی اصفهان

طب هومئوپاتیک



- ۱۴ -

پزشک خویش باش

پزشک خویش بودن نیز نوعی عقیده است که ریشه بسیار کهن دارد که مسلماً بزمانهای قدیم و قبل از پیدایش فن طبابت و انحصار آن بدست گروه یا افرادی شخص یا دانشناس، بیفتد وجود داشته و هم اکنون نیز که پیشرفت علم و فن از آنجمله علم و فن پزشکی بسیار زیاد و گسترده شده باز این اصل مورد قبول عده‌ای صاحب نظران است ما برای روشن شدن ذهن خوانندگان دو نظر را یکی مربوط به آنچه در توده مردم ایران شایع است و عقاید اسلامی و احادیث روایت شده از پیاده بر اسلام و جانشینان او ریشه می‌گیرد - و دیگری را اکتیس از یکی از شماره‌های اخیر مجله نیوزویک چاپ آمریکا در اینجا می‌آوریم و چون خود معتقد به آن هستم مایلم آنرا جهت اطلاع خوانندگان گرامی عرضه دارم زیرا در این زمان که پیش از همه وقت احتیاج به پزشک احساس می‌شود اشاعه این فکر که هر کس باید نا حدود از فن پزشکی اطلاع داشته باشد، ممکنست مشکلی از مشکلات یک مملکت در حال رشد سریع را حل کند نگارنده نظرات خود را در این باره بوزارت خانه‌های علوم و آموزش عالی -

مجله وحید

بهداری - سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بعنوان « طرح جامع بهداشتی و درمانی کشور » از اواخر سال ۱۳۵۱ تا حال عرضه داشته‌ام و علاقمندان به اطلاع بیشتر از آنرا بمدارک مزبور راهنمایی می‌کنم .

اما آنچه در طب قدیم ایران اسلامی آمده است

۱) در مقدمه کتاب هدایت المتعلمین فی الطب نوشته ابو بکر ربیع بن احمد اخوینی بخاری شاگرد رازی دانشمند معروف ایرانی و نخستین کتاب جامع طب قدیم بزبان فارسی چنین آمده است :

(اما بعد چنین گفته‌اند مردمان دانا که بر هر مردی واجبست آموختن شریعت ، چه شریعت از جمله واجبات است ، تا چون شریعت دانسته بود ایمن بود از ضلالت و باز اندکی از علم پزشکی بیاموزد تا تن را بر درستی نگاه دارد تا مفتعلان پزشگان تن او را هلاک نکنند . : و اندکی از کسب کردن حلال بیاموزد تا از حرام استغنا افتد و به حرام میل نه‌افتد که دین خویش را از بهر دنیا تباه کند) .

۲) در کتاب دقایق العلاج تألیف حاج محمد کریم خان ابراهیمی کرمانی در این باره چنین آمده است :

۱- هر مرضی را سببی است که باید آنرا جستجو کرد و در اثر هر مرضی نشانه‌هایی ظاهر میشود که آنرا عرض (جمع آن اعراض) نامند و تا مادامیکه سبب موجود است مرض و عرض نیز باقیست .

۲- پس قدم اول در هر معالجه‌ای آنست که اسباب امراض را قطع کنند و اگر طبیعت بیمار قوی باشد خود بیماری را دفع خواهد کرد و نیازی بدرمان دیگر نیست و چون مرض قطع شد عرض نیز از بین خواهد رفت ، بهمین جهت روایت‌های متواتری در احادیث از آنمه هدی رسیده است از آنجمله : « از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که تا « بدنت میتواند بیماری را تحمل کند از استعمال دارو اجتناب کن » و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که : « وقتی با معالجه اطباء دردت از بین رفت دیگر ادامه نده زیرا درمان نیز مانند بناست که کم آن منجر بز یادتی میگردد » و از حضرت علی علیه السلام است که « تا مادامیکه بیماری با تو میسازد تو با آن بساز » .

۳- و چون هر دروئی از خارج بدن وارد بدن میشود و خود ممکنست مانند سببی از اسباب حساب شود و مانند آنها اگر از جهتی ضعیف باشد از جهت دیگر قوی خواهد بود و اگر از جهتی مناسب باشد از جهات دیگر ممکنست منافی و نا مناسب باشد و اگر بیماری ای را علاج میکند ممکنست سبب بیماری یا عارضه دیگر شود و اگر بنا بود دوا از همه جهات مناسب انسان بود خود انسان بود و چون چنین نیست پس حتماً از جهتی از جهات با آن منافات خواهد داشت و در نتیجه هر دوایی سبب هیجان و بروز دردی دیگر میگردد اگر چه با اصطلاح بصورت ترکیبی و همراه با داروهای اصلاح کننده با مصلحات استعمال شود و از همین رو است که از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت شده (حضرت موسی بن جعفر) که « هیچ دوایی نیست مگر آنکه سبب هیجان و بروز دردی میگردد و هیچ چیز برای بدن نافع تر از آن نیست که از هر چیزی

که بآن نیازی نیست اما ساک کند ، و این فرمایش با آنچه گفته « معالجه بمنزله بناست و کم آن زیادتی میطلبد ، موافق است .

۴ - اما اگر مرض وطبع انسانی قدرتشان مساوی باشد یا مرض به نحوی از آنجا بر بدن غلبه داشته باشد در آن صورت نیاز بمعالجه و مراجعه به طبیب واجب خواهد شد و نبایستی در آن موقع در رجوع به پزشک مسامحه روا داشت و در این باره است آنچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرموده « حضرت مسیح علیه السلام میگفت کسی که در درمان ماجر و حی کوتاهی کند یا آنرا ترک کند ناچار شریک جرح او خواهد بود ، و در کتاب فصول آمده است که : ازدوا دوری کن تا مادام که بدنت تحمل مرض را دارد پس اگر تحملت تمام شد باید بدوا متوسل شوی ، و در حدیث قدسی است که : « تو را شفا نخواهم داد مگر آنکه مداوا کنی زیرا شفا از مست « و از حضرت ابو جعفر سؤال شد که « آیا باید بمعالجه متوسل شویم فرمود بلی زیرا خداوند دردوا برکت و شفا و خیر زیادی قرار داده و بر انسان است که بدرمان پیردازد و نظیر این اخبار بسیار است - مقصود ما در این مرحله از غلبه مرض آن نیست که حتماً بیماری شخص را از پا در آورد و پرا بستری سازد بلکه وقتی نشانه‌ها (اعراض) ادامه پیدا کرد و انسان را آزار داد و طبع ضعیف شد و نتوانست آنرا دفع کند دلیل غلبه مرض است و باید معالجه کرد ، زیرا دوام عرض از حد معین خود ، ممکنست سبب ضعف قوای دفاعی بدن گردد و در اینجاست که باید در امر تدای عجله کرد قبل از آنکه دیگر قدرت دفاع بدن روبه ضعف رود و توانایی قبول اثر دوا و تصرف در آن و دفع مرض را نداشته باشد .

۵ - اگر نشود سبب بیماری را شناخت یا دفع آن ممکن نباشد ، و این مشکلترین قسمت درمان است ، باز هم باید به مداوای بیماری و نشانه های آن پرداخت و بدن را تقویت کرد مخصوصاً اگر عضو بیمار شده شریف تر باشد .

۶ - در صورت احتیاج به مداوا نیز بترتیب ضعف یا شدت بیماری باید مراحل زیر را در نظر گرفت :

اول به غذای دوائی اکتفا کرد دوم اگر بهتر نشد با دوائی غذایی و در مرحله سوم با داروی مفرد و در مرحله چهارم با داروی مرکب با اجزای کم و در مرحله پنجم با داروی ترکیبی و اجزای متعدد و تا میشود باید بداروی کم قدرت تر متوسل شد و اگر مؤثر نشد بداروی قوی تر و ...

با مطالعه دو نمونه که در بالا آورده شد بدین نتیجه میرسیم که در طب سنتی ایرانی اسلامی :

(۱) اکثر اوقات اساس درمان هر بیماری را قوای دفاعی خود بیمار تشکیل میدهد و وظیفه پزشک آنست که در جهت طبیعی دفع بیماری قوای بیمار را تقویت کند تا خود او بیمار را شفا دهد .

(۲) دوا نوعی عامل مصنوعی و تحمیلی ببدن تلقی میشود و حتی المقدور باید از استعمال آن خودداری شود مگر آنکه اجبار در پیش آید .

(۳) مراحل مختلف درمان بترتیب چنین است : غذا ، غذای دوائی ، دوائی غذایی

دوای خالص و باید در درمان بیماریها حتی المقدور بهمین روش عمل کرده و از مرحله ای بمرحله بعدی رفت ، مگر در مواقع اضطرار .

۴) هر کس باید اول پزشک خود باشد ، و مگر در مواقع اضطرار ، که تابع فوریت عارضه یا شدت آن است . در روزهای اول لازم نیست به پزشک مراجعه کند ولی حتماً حفظ تندرستی و بهداشت بعهده خود شخص خواهد بود و شاید سوء تفاهمی که در بکار بردن اصول فوق برای مردم پیداشده و افراط و تفریطی که بعمل آمده زمانی بيموقع و شتابزده به پزشک رجوع میشد و زمانی دیگر بسیاری در ، البته تشخیص این زمان همیشه آسان نیست اما اکثر اوقات امکان پذیر خواهد بود .

استفاده از تجارب افراد مسن تر خانواده در این قسمت مفید خواهد بود .

وایمک یک نمونه در دنیای جدید

در شماره ۳۵ مارچ ۱۹۷۴ مجله معروف نیوزویک مقاله ای تحت عنوان « بیمار خود را درمان کن ، منتشر کرده که خلاصه آن استقبال و استفاده ای است که مردم و افراد فامیل - مخصوصاً زنان خانه دار از برنامه جدیدی که در دانشگاه جورج تاون واشنگتن پایتخت آمریکا برای آموزش توده مردم آموخته می شود . نموده اند و نتایج آن گاه بسیار غیر منتظره و مفید بوده است ، دوره آموزش از یک سری کلاسهای ۲ ساعته در شب برای مدت هفده هفته تشکیل شده و حق التعلیم آن برای افراد ثروتمند ۸۵ دلار و برای فقرا ۲۵ دلار تعیین شده است ، در این برنامه مطالب عمومی مربوط به وضع تغذیه و مواد خوراکی و بهداشت بطور کلی و نقلیاتی که در مواد خوراکی و نظائر آن می شود و همچنین تدابیر اولیه قبل از رسیدن پزشک با انجام دستورات پزشک و کاداهای مقدماتی چون گرفتن درجه حرارت و شمردن یا شناختن نهض و حتی اندازه گیری فشارخون و رژیم های مختلف و غیره گنجانیده شده و عملاً هم نتایج آن خوب بوده است ، البته هیچکدام از این آموزشها مردم را از پزشک بی نیاز نخواهد کرد و بلکه برعکس در جهت همکاری با پزشک و شناختن بموقع بیماریها و مخصوصاً انجام تدابیر اولیه ضروری و بالاخره بکار بردن صحیح دستورات بهداشتی و درمانی پزشک است .

با توجه بمنابع پیش گفته قدیم و جدید و آمادگی و علاقه ای که هر کس بر حسب غریزه به حفظ تندرستی و تسریع در رفع بیماری خویش ، با حداقل مخارج و مشکلات دارد می توان اهمیت یک چنین برنامه هایی را که عموم مردم تشنه آن هستند و راهی مهمتر و بهتر از آن وجود ندارد ، بخوبی درک کرد .

نگارنده با تهیه کتابچه هایی که قابل فهم عموم مردم باشد برای عده ای از بیمارهای شایع و مبتلا به عموم تهیه کرده و مخصوصاً در بیماری زخم عمده اثنی عشر ، سکنه قلبی ، مرض قند (دیابت) فشارخون ، روماتیسم ، نتایج نیکوئی گرفته ام ، حالا که مردم از طریق روزنامه های عمومی و وسایل ارتباط جمعی با این مسائل کم و بیش آشنا خواهند شد چه بهتر که از طریق پزشکان خانواده ها و مراجع صلاحیت دارین عمل انجام گیرد و ارشاد مردم بصورت علمی تر و منطقی تری عملی شود .

همانطور که مکرردر طی این خاطرات اشاره شده مردم بمال می چند که اساس آنرا اطلاعات عمومی طب قدیم سنتی تشکیل می دهند وقتی به پزشک رجوع می کنند علاوه بردرمان بیماری خویش درباره رژیم غذایی نیز حتماً خواهان دستور هستند و تقریباً محال است کسی بمطب شما رجوع کند و چندین بار درباره غذای خود سؤال نکند، این کارها هم يك علت طبیعی دارد و آن این است که خوراك اساس حیات را تشکیل میدهد و شخص بیمار همانطور که احتیاج بدرمان دارد بمشخصات دیگر زندگی که از جمله آنها خوراك و نوع آشامیدنی و میوه و طرز زندگی و عادات و غیره باشد نیز علاقمند خواهد بود .

کراً اتفاق افتاده است که يك بیمار مبتلا به دیابت یا چاقی مراجعه کرده و وقتی باو گوشزد شده که نان و برنج کمتر بخورد فوراً در جواب می پرسد آقای دکتر اگر اینها را نخورم پس چه بخورم ؟ و حال آنکه ناآمین غذای انسان منحصر به نان و برنج نیست و ممکنست از پروتئین ها و مواد نشاسته دیگر نیز این احتیاج رفع گردد ولی از آنجا که در هر مملکت و هر ملتی اساس خوراك را اغلب يك یا دو نوع ماده اصلی تشکیل می دهد و بقیه فرعی حساب می شود و در مملکت مادوماده ، نان و برنج (که در درجه اول نان گندم قرارداد) این اساس را تشکیل می دهند ، تلقی ذهنی بیماران از تقلیل ایندوماده مانند آنست که اصولاً از خوراك محروم شده باشند . مطالعه جالبی از طرف بهداشت جهانی اخیراً بعمل آمده که بدنست چند نکته آنرا باطلاع خوانندگان گرامی برسانم ، و آن اینست که :

- ۱) روحیه مردم و حتی فرهنگ يك توده تابع نوع خوراك اصلی آن ملت است .
- ۲) خوراك های اصلی عمده ملل مختلف جهان را مواد نشاسته ای تشکیل می دهد بدین طریق که در مناطق استوائی با حرارت ثابت و بارش نسبتاً زیاد که محصولات گیاهی مداوم است ، غذای اصلی عمده اهالی ریشه گیاهان یا توبر کولها (سیب زمینی مانند) و بعضی میوه - جات « اردی » است ، و این غذاهائی است که در تمام طول سال در دسترس آنان می باشد . در بقیه کره زمین یعنی در مناطق معتدله و در مناطق استوائی خشک (گرمسیر) که محصولات گیاهی متناب بوده بر حسب فصول مختلف سال و بارش بیشتر متفاوت است غذای اصلی انسان غلات است .

از اینرو تمدن های بزرگ جهانی را می توان بر حسب غذای نشاسته اصلی آنان به انواع زیر تقسیم کرد :

تمدن (ابگنام) (ریشه های گیاهی شبیه سیب زمینی) در اقیانوسیه ، تمدن ارزن در افریقا ، تمدن ذرت در آمریکای بومی قبل از کشف کریستف کلمب و بالاخره دو تمدن بزرگ صاحب تاریخ یعنی تمدن برنج و تمدن گندم (مقصود گندم ، جو و چاو دار و جو دوسر و نظائر آن است) و بعقیده اکثر بومیان مناطق مزبور دانه های مزبور ، یعنی غذاهای اصلی آنها چکیده ای از روح نیاکان آنها است که در آن خاک بصورت دانه حلول کرده و با خوردن آن روح و زندگی جاویدان آن از نسلی در نسل دیگر تأمین می شود ، و شاید تقدیس و تکریمی که در

همه ممالک جهانی و بین همه ملت‌ها نسبت به غذای اصلی بعمل می‌آورند به همین جهت باشد و از آنجمله احترامی است که در بین ما ایرانیان به گندم و نان یا «طعام» داریم و احادیث بسیاری نیز در محترم شمردن «نان» وارد شده و دستور رسیده است هیچوقت نباید نان را در وسط جاده ریخت، یا بر آن پا گذاشت یا آنرا درون زباله‌ها ریخت یا آلوده کرد زیرا نان (و مقصود از نان قوت عمده مردم اعم از نان گندم یا جو یا ارزن یا ذرت و یا برنج است) نعمت بزرگ خدا و مورد احترام است.

خریداری کتب طبی بیمارستان مسیحی

در اواخر سال ۱۳۰۷ و قسمت‌های آخر دوره نظام بود که بوسیله یک صحاف تعدادی متجاوز از یکصد جلد کتابهای قدیمی بیمارستان مسیحی را که برای فروش عرضه کرده بودند اکتیاع نموده و انگلیسی دست و پا شکسته‌ای را که در حین خدمت آموخته بودم با خواندن این کتابها بهتر ساختم بطوریکه توانستم کمکم معانی بیشتر کتب پزشکی را بفهم ولی تلفظ من بعلم نداشتن معلم بهمانصورت ابتدائی و شبیه فرانسه باقی ماند که شاید هنوز هم همانطور باشد کتب مزبور را در سال ۱۳۴۷ به دانشگاه اصفهان هدیه کرده‌ام و در بین آنها بعضی کتب غیر طبی بود که جالب بود.

اولین درمانگاه مرتب در شهر اصفهان

در سالهای ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ بود که اولاد مرحوم حاجی محمد حسین کازرونی شروع به تأسیس ابتدا یک درمانگاه و سپس یک زایشگاه (که بعداً به بیمارستان تبدیل شد) و یک دستگاه رادیولوژی نمودند و این عمل خیر آنان روی هر حساب که انجام گرفته باشد بشفیع شهر اصفهان بود و تا مدتی جوایگوی منحصر بفرد نیازهای رادیولوژی و رادیو تراپی سطحی (درمان کچلی‌ها و بعضی بیماریهای جلدی) و آژن‌آیشگاهی این استان و تا حدود زیادی کمک به امر زایمان و مواظبت از نوزادان بود.

چگونه «یک گرم» ممکنست محرک کار خیر شود؟

درباره فلسفه خرید دستگاه رادیولوژی بوسیله آقای محمد جعفر کازرونی چنین روایت شد که ایشان دچار عارضه هاضمهای بوده و در طهران به مرحوم دکتر فرهاد متمد رادیولوژیست معروف و رئیس پیشین دانشگاه تهران برای عکس برداری مراجعه میکنند ایشان ضمن معاینه و عکسبرداری جهازهاضمه او علاوه بر اولسراتنی عشر متوجه وجود سایه گرم اسکاربس (گرم‌های دراز معمولی) در روده وی میشود و مشارالیه وقتی یک چنین تشخیص شگفت‌انگیزی را (فراموش نکنید که قضیه مربوط به متجاوز از ۳۵ سال قبل است) می‌شود ذوقزده میشود و مجلا سفارش یک چنین دستگاه «غیب‌گوئی» را برای اصفهان، زادگاه خود میدهد که بفوریت خریداری شده و در جنب درمانگاه کازرونی واقع در خیابان عباس آباد مستقر میگردد و برای اداره آن هم از یک دکتر تحصیل کرده در فرانسه بنام دکتر ابوالقاسم بهرامی استمداد می‌خواهد که ایشان هم چند سالی در اصفهان بسمت رادیولوژیست کازرونی و بعداً دانشیار رشته فیزیک آموزشگا، جدیدالتأسیس بهداری اصفهان کار میکرد و پس از آن بطهران عزیمت نمود.

یک درمانگاه منظم و مرتب:

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی